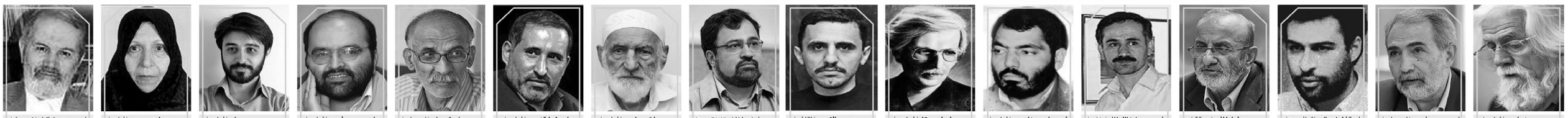

حمید سبزواری (شاعر) | امیر حسین فردی (نویسنده) | ابوالفضل عالی (گرافیست) | حسن شایانفر (محقق) | شهید رسول کاظم‌نژاد (عکاس) | شهید احمد زارعی (شاعر) | مهرداد اوستا (شاعر) | حسن روح‌الامین (نقاش) | سیاوش‌شجاعی طباطبایی (کاریکاتوریست) | حبیب‌الله معلمی (شاعر) | علیرضا قزوه (شاعر) | محمد علی گودینی (نویسنده) | علی‌محمد مؤدب (شاعر) | محمد مهدی سیار (شاعر) | سیمین‌دخت وحیدی (شاعر) | امیر حسین صلواتیان (تصویرگر)

گفت‌وگوی اختصاصی کیهان با استاد محمدرضا سرشار نویسنده، پژوهشگر و منتقد ادبی:

دغدغه‌ای برای آینده راهزنان فکری در کمین کودکان بی‌پناه

دفتر پژوهش‌های کیهان

اشـــاره: خرداد از نیمه گذشته بود که در مؤسسه کیهان میزبان اســـتاد محمدرضا سرشار شدیم؛ همان راوی دلنشین قصه‌های ظهر جمعه را می گویم. او اما این بار در یک صبح گرم بهاری آمده بود تا برای ما قصه‌ای دیگر بگوید. قصه‌ای از دغدغه‌هایش برای ادبیات کودک و نوجوان. قصه‌ای طولانی به اندازه ده‌ها ســـال فعالیت و به اندازه تمام موهای ســـپیدی که حالا بر چهره‌اش نشسته‌است.

***

محمدرضا سرشـــار دریایی از تجربه و خاطره بود؛ همین باعث می‌شد ما را به گوشه‌هایی شنیده نشده از ادبیات داستانی و مدیریت فرهنگی ایران ببرد. او مثل پدری دلسوز نگران کودکان و نوجوانان سرزمین‌مان بود؛ نگران افراد و جریان‌هایی که سنگ حمایت از کودکان را به سینه می‌زنند اما کارشان راهزنی فکری از کودکان و نوجوانان وطن و بی‌بار کردن این سرمایه‌های آینده ایران است. افراد و جریان‌هایی که متأسفانه از سوی مسئولان جمهوری اسلامی ایران نیز تجلیل و تقدیر شده‌اند!

قصه صبح بهاری او برای ما پر از غصه بود. غصه‌هایی که او را وادار کرده بود تا یک بار دیگر دســـت به قلم شود و کتاب «بیست‌سال تلاش» خود را که سال‌ها پیش در این حوزه نگاشته بود به‌روز کرده و دوباره منتشر کند.

متن گفت‌وگوی ما با استاد محمدرضا سرشار گرچه در همان آخرین روزهای خرداد تقریبا آماده بود اما جنگ تحمیلی رژیم صهیونیستی به کشورمان مجال انتشار آن را نداد و اکنون آنچه در پیش روی شما قرار دارد؛ بخشی از آن گفت‌وگوی طولانی است.

کیهان: ســـلام. قبل از هر چیز به شما خوش‌آمد می‌گوییم و از اینکه دعوت ما را پذیرفتید تشکر می‌کنیم. بهانه این دیدار انتشار نسخه جدید و به‌روز شده کتاب «بیست سال تلاش!» شماســـت که قرار است توسط انتشـــارات قدر ولایت منتشر شود. به همین مناسبت خواســـتیم گفت‌وگویی با شما در زمینه ادبیات کودک داشته باشیم.

کتاب «بیست سال تلاش!» را اگر اشتباه نکنم شما سال ۱۳۶۷ توسط انتشارات حوزه هنری منتشر کردید؛ آیا این کتابی که قرار است به زودی منتشر شود، دقیقاً همان کتاب است؟ چه تغییراتی کرده؟ کمی در این زمینه لطفا توضیح دهید...

محمدرضا سرشـــار: عرض سلام دارم. بله، اما با تغییرات و اضافات. آن زمان که نســـخه اولیه این کتاب تالیف شد، هنوز فضای مجازی به این شکل وجود نداشت و مراکزی مانند مرکز پژوهش‌های کیهان نیز در دسترس نبود تا بتوان از اسناد احتمالی آن‌ها هم در این زمینه استفاده کرد. آن زمان به طور اتفاقی با جوانی آشـــنا شدم که سر و ظاهر آشکارا مذهبی نیز نداشت و عضو عادی شـــوراي کتاب کودک بود. اغلب نشریات رسمی و عمومی شورا از طریق ایشان به دست من رسید؛ که همانها هم منبع من در نوشتن این کتاب قرار گرفتند.

کیهان: چه چیزی باعث شده بود شما روی شورای کتاب کودک تمرکز کنید؟ صرفاً از جنبه تخصصی ادبیات بود یا ملاحظه دیگری داشت؟

محمدرضا سرشار: اولین جرقه‌ای که حساسیت من را نسبت به این شورا برانگیخت، یک اتفاق شخصی بود. یکی از کارهای اصلی این شـــورا -که در زمستان ســـال ۱۳۴۱ تأسیس شده است- انتخاب همه‌ساله «کتاب برگزیده سال کودک و نوجوان» است. در سال ۱۳۶۱، آن‌ها یکی از کتاب‌های مرا به عنوان کتاب برگزیده سال شورا انتخاب کردند و در خبرنامه داخلی‌شان هم از قلـــم و توانایی و خوش‌آتیگی من در عرصه ادبیات کودک و نوجوان تعریف کردند.

من که تا حدودی از سوابق و سمت و سوی فکری و محتوای کارهای این‌ها آگاهی داشتم، نامه‌ای نوشتم و آن را به آقای محمد میرکیانی دادم (ایشان آن موقع در رادیو با خودم کار می‌کرد) از او خواســـتم که آن را ببرد و در مراسم اهدای جایزه بخواند. ایشان هم قبول زحمت کرد و به آن مراسم رفت. ظاهرا مسئولان شورا فکر کرده بودند چون من خودم نتوانسته‌ام بیایم، ایشان را به‌عنوان نماینده فرستاده‌ام.

آنجا ایشان گفته بود: «قبل از اهدای جایزه، من باید نامه‌ای از آقای سرشار را بخوانم.»

سخنگاه را در اختیارش گذاشته بودند و او نامه را در حضور جمعی قابل توجه و طبعا اصحاب مطبوعات و رسانه‌های حاضر در آنجا خوانده بود. مضمون کلی نامه این بود که «وقتی شنیدم شـــما یکی از کتاب‌های مرا به‌عنوان کتاب برگزیده ســـال ۶۱ خود انتخاب کرده‌اید به خودم شک کردم؛ و دوباره آن کتاب را خواندم تا ببینم در آنچه چیزی نوشته‌ام که خوشایند شما واقع شده است!» در انتهای نامه هم نوشته بودم: «با توجه به ماهیت ضداسلامی و ضدانقلابی شما، جایزه‌تان را نمی‌پذیرم.»

بعد از آن اتفـــاق بود که من به‌طور جدی روی کار این‌ها دقیق شدم؛ و همان زمان هم بود که با آن جوانی که به او اشاره کردم، آشنا شدم.

کیهان: چطور با او آشنا شدید؟ کسی او را به شما معرفی کرد؟

محمدرضا سرشار: دقیقا یادم نیست، ایشان به من معرفی شد یا خودش نزد من آمد. اما به هر حال، شنیده بود که من جایزه شورا را رد کرده‌ام. او در اولین ملاقات گفت: «من در شورای کتاب کودک عضو هستم.» از او خواهش کردم: «هرچه خبرنامه داخلی از ابتدای تأسیس شورا تا امروز دارند، برای من بیاور.» او هم خدا خیرش بدهد، زحمت کشید و آورد. به همین دلیل، بخش اصلی و اعظم مطالب کتاب من، مستند به منابع خود شوراست. یعنی نشریاتشان از سال ۴۱ تا زمان انقلاب؛ که چون فکر نمی‌کرده‌اند روزی در کشور انقلاب بشود و رژیم سرنگون شود- در آنها، باز و صریح، خیلی چیزها را نوشته‌اند. لذا نمی‌توانستند مطالب آن را رد کنند. به هر حال، حداقل ۸۰ درصد مطالب کتاب، مستند به منابع خودشان و بقیه هم بر اساس منابع غیرقابل انکار است.

کیهان: چه سالی کتاب منتشر شد و چرا با نام «محمد دیدار» منتشر کردید؟ چرا از نام خودتان استفاده نکردید؟

محمدرضا سرشـــار: این کتاب اولین‌بار در ســـال ۱۳۶۷ توسط حوزه هنری چاپ شد. یکی از ملاحظاتم برای استفاده نکـــردن از نام خودم این بود که پرداختن به این موضوع را در شأن خودم نمی‌دیدم.

همان وقت، عده‌ای از کسانی که از حوزه هنری خارج شده و به مؤسســـه سروش صدا و سیما رفته بودند، موضوع مستعار بودن اسم نویسنده کتاب را لو دادند. آن زمان، سرپرست مؤسسه سروش، آقای مهدی فیروزان بود. چند نفر از همین کسانی که از حوزه هنری رفته بودند ماهنامه «سروش نوجوان» را تأسیس کردند. مسئول بخش سینمایی مجله «سروش هفتگی»، ابراهیم نبوی بود؛ که بعدها ضدانقلاب شد و از کشور گریخت و در سال قبل هم در غربت، خودکشـــی کرد. بچه‌هایی که از حوزه رفته بودند، می‌دانســـتند این کتاب را من نوشته‌ام و این موضوع را بـــه ابراهیم نبوی گفته بودند. او هم به خیال خودش در مجله هفتگی سروش افشاگری کرد و نوشت که نویسنده این کتاب فلانی است و مشتی چرندیات هم از خودش اضافه کرد. به این ترتیب، از همان حدود دو سه ماه پس از انتشار این کتاب، دیگر همه می‌دانستند که نویسنده کتاب «بیست سال تلاش!»ی که حوزه هنری آن را منتشر کرده است، من هستم.

کیهان: چه واکنشی داشتند نسبت به انتشار کتاب و مطالب آن؟

محمدرضا سرشـــار: آن‌ها تهدید به شکایت کرده بودند و جوابیه‌ای هم برای ســـروش هفتگی فرستادند، که در شماره بعدی مجله چاپ شد. آقای فیروزان با اینکه اهل درگیری در این جریانات نبود، اما جواب خوبی به آن‌ها داد (بدون اینکه من خبر داشته باشم یا متن آن را قبل از چاپ به من نشان دهد) و همزمان با جوابیه آن‌ها، این پاسخ را هم منتشر کرد؛ و آن ماجرا تمام شد. این کتاب با شمارگان ۶۰۰۰ نسخه در چاپ اول منتشر شد؛ شاید ده-بیست صفحه شده؛ که بر اساس مصاحبه‌هایی است که خودش در سال‌های اخیر انجام داده، و سرنخ‌هایی داده که قبلا آشکار نبود. از جمله اینکه مادربزرگش یهودی بوده است. یا راجع به توران میرهادی، که پدرش یک فرد هرهری مذهب، و مادرش یک مسیحی آلمانی بوده، که البته هرگز هم مسلمان نشده است. یعنی ملغمه‌ای از بهائیان و یهودی‌نسب‌ها و مسیحی‌زادگان و مارکسیست لنینیست‌ها و توده‌ای‌ها و غرب‌زده‌ها و کارگزاران و سرســـپردگان رژیم شاه، بیش از شش دهه است که مقدرات ادبیات کودک و نوجوان و تربیت فکری بچه‌های این کشـــور مسلمان را به عهده دارند!

همان‌طور که عرض کردم، تمام مطالبی که در این کتاب آمده، مســـتند است. مثلاً من ۳۰ ســـال است می‌گویم بهرام بیضایی بهائی است. این موضوع را شاید حتی یک دوستمان که چندی معاون فرهنگی وزیر ارشاد بود، باور نمی‌کرد. من از یکی از کتاب‌های منتشره توسط انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی عکس گرفتم که در آنجا تصویر گزارش ساواک را آورده و دفترخانه ازدواج لجنه بهائیان را آورده که در آن نوشته شده که نامبرده در مرکز بهائیان تهران، با طی مراسم آیین بهائیت با فلان خانم ازدواج کرده است. یا نشان داده‌ام که بیضایی با مدرک تحصیلی «دیپلم» متوسطه، رئیس دپارتمان تئاتر دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران شده؛ یا فرم درخواست عضویت در ساواک را پر کرده، اما جالب است که معلوم نیست چرا این اتفاق، محقق نشده است!

کیهان: ماجرای کتاب و پیشینه آن را تقریباً بررسی کردیم. اگر موافق باشید، کمی به‌صورت مجزا درباره خود «شورای کتاب کودک» صحبت کنیم. این شورا چه زمانی، با چه هدفی و توسط چه کسانی تشکیل شد؟

محمدرضا سرشار: ادبیات کودک ما تا پایان دهه ۳۰، تقریباً چیزی به نام کتاب تألیفی خلاقه نداشـــت و کتابهایش عمدتاً ترجمـــه بود؛ که بخشـــی از آن هم ترجمه کتاب‌های مذهبی میسیونرهای مسیحی بود. اگر هم تک و توک کتاب‌هایی تألیفی بود، بازنویسی‌هایی ساده از افسانه‌های قدیمی خودمان بود. از دهه ۴۰، آرام‌آرام تغییراتی در این عرصه پدید آمد و داستان‌های متمایل به واقعیت‌گرایی و خلاقه، وارد این ادبیات شد.

در دهه ۴۰ چند اتفاق مهم دیگر نیز افتاد که یکی از آن‌ها که در آن زمان، برای یک اثر انتقادی و پژوهشی، شمارگان قابل توجهی بود. به هر حال، کتاب به شدت کاسه‌کوزه‌های شورا و برخی اعوان و انصارش را به هم ریخت؛ به‌خصوص که آن زمان، مسئولین فرهنگی ما نسبت به این موارد بیشتر حساس بودند.

یک نمونه‌اش این بود که کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی که آن زمان رئیسش آقای اسرافیلیان بود، از من دعوت کرد؛ و در جلسه‌ای با اعضای آن شرکت و در مورد آن صحبت کردم. در پایان جلسه، آقای اسرافیلیان پرسید: «خب، حالا به نظر شما، ما در این مورد، چه کار می‌توانیم بکنیم؟»

من پیشنهاد خود را دادم. اما بعدها موضوع دیگر دنبال نشد؛ و عملا اقدامی صورت نگرفت.

کیهان: یعنی مجوز شورا را باطل نکردند؟

محمدرضا سرشار: نه مجوزشان باطل شد، نه کار دیگری در مورد آنها انجام شد. اما این تشکیلات، با وجود انجام هیچ اقدام رسمی و دولتی، عملا محدود و تا مدتی به وحشت دچار شد و عملا به کما فرو رفت. از جمله، به من خبر رسید که با کمک کسانی از کانون نویسندگان، به سرعت مدارک مهم و اصلی خود را از دفتر شورا خارج کرده و به محلی نامعلوم انتقال داده‌اند. یا یکی از چهره‌های شاخص مرتبط با شورا که آن زمان مدت‌ها بود هر هفته به قم می‌رفت و در کلاس‌های دفتر تبلیغات قم، به طلاب جوان علاقه‌مند، فیلم‌نامه‌نویسی و داستان‌نویسی درس می‌داد و همزمان، مشغول منحرف کردن افکار آنها بود؛ با انتشار کتاب «بیست سال تلاش!»، پایش، از دفتر تبلیغات و دانشکده صداوســـیما – که در آنجا هم درس می‌داد- بریده شـــد. خودِ شـــورای کتاب کودک و برخی دیگر از افراد نشاندار و شاخص مرتبط با آن هم برای حدود ده سال به حاشیه رفتند یا لااقل نفوذ علنی آنها در مؤسسات و نهادهای دولتی و انقلابی، از بین رفت یا خیلی کم شد.

کیهان: بعد از ۱۰ سال دوباره فعالیت شورای کتاب کودک آغاز شد؛ با همان قدرت قبل؟

محمدرضا سرشار: در آن حدودا ده سالی که گذشت، اصلاً فضای عمومی فرهنگی و سیاسی کشور عوض شد. ابتدا دولت آقای رفسنجانی با شیب ملایم، و بعد دولت آقای خاتمی با شیب تند، عامل اصلی این شرایط جدید شدند. از مجلس ششم به بعد، سمت و سوی فکری و سیاست‌گذاری مجلس هم تغییر کرد و فضا کاملاً به عکس گذشته شد. فقط به عنوان یک نمونه کوچک عرض می‌کنم: در همان سال ۶۸، بنده در حوزه هنری «سوره نوجوانان» را راه انداختم. ما مجله را برای دفتر ریاست‌جمهوری دوره آقای رفســـنجانی هم می‌فرستادیم. یک بار از گویا روابط عمومی دفتر ریاست‌جمهوری، با مدیر اجرائی ما، آقای مؤمنی، تماس گرفتند و نسبت به چاپ کاریکاتورهایی در یکی از شماره‌ها که در هجو کراوات منتشر کرده بودیم گله کردند. آنها گفته بودند: «چون عده‌ای از کســـانی که به دفتر ریاست جمهوری رفت و آمد دارند، کراواتی هستند، این کاریکاتورها باعث ناراحتی آن‌ها می‌شود. از این‌جور کاریکاتورها منتشر نکنید!»

کیهان: یعنی از همان سال ۶۸ هم نشانه‌هایی از تغییر فضا بود که حتی برای این مورد از دفتر رئیس‌جمهور با شما تماس گرفتند...

محمدرضا سرشار: بله. فضا داشت تغییر می‌کرد. البته شورا و افرادش منزوی بودند؛ به طوری که مثلاً از بچه‌های طیف منتسب به تفکر خودی، اگر هم جایزه‌ای از آن‌ها به ایشان تعلق می‌گرفت، مثلا یواشکی می‌رفتند و می‌گرفتند و صدایش را درنمی‌آوردند. بعضی‌ها هم شاید واقعاً نمی‌گرفتند.

کیهان: همین تغییر فضا و باز شدن مجدد میدان کار برای اینها باعث شـــد به فکر بازنشر کتاب در این مقطع بیفتید؟

محمدرضا سرشـــار: بله، نهایتاً به این نتیجه رسیدم که با توجه به اطلاعات جدیدی که اضافه شده و خطوط فکری این جریان باز هم آشـــکارتر شده، باید این کتاب از نو منتشر شود. که انتشارات قدر ولایت هم تجدید چاپ آن را پذیرفت. اما آقای عطائی مدیر انتشـــارات معتقد بود که خوب است قبل از چاپ به شکل کتاب، به‌صورت پاورقی در روزنامه کیهان منتشر شود. من هم گفتم خیلی خوب است. چون وقتی در چنین نشریه‌ای منتشر شود، احتمالاً خوانندگان هم مطالب جدیدی در این باره می‌فرستند یا نقدی می‌کنند؛ و در نتیجه، برای چاپ در کتاب، مطلب منقح‌تر می‌شود.

کیهان: اســـناد و مطالب جدید هم به کتاب اضافه شده است؟

محمدرضا سرشار: در نسخه جدید، اسناد جدیدی اضافه شده است. علاوه‌بر خبرنامه‌های خودشان، سندهای دیگری هم هست. مثلاً مطلبی که درباره نوش‌آفرین انصاری قبلاً دو صفحه بود، الان تأسیس «شورای کتاب کودک» در زمستان ۱۳۴۱ و تاسیس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در ســـال ۱۳۴۳ بود. مؤسسان شورا کسانی بودند که یا مثل توران میرهادی و معصومه ســـپهراب مدارس خصوصی داشـــتند؛ یا در آموزش و پرورش نفوذ داشتند؛ که شاخص‌ترین‌شـــان لیلا ایمن بهائی، سناتور شمس‌الملوک مصاحب بود که در تألیف کتاب‌های درسی مدارس نقش داشتند. این‌ها جمع شدند و این تشکّل را درست کردند و بعداً نمایندگی دفتر بین‌المللی کتاب برای جوانان (IBBY) را هم گرفتند. این دفتر، ادبیات کودک و نوجوان جهان را سودهی می‌کند. امروزه هم چهره رسمی‌ای که از ادبیات کودک و نوجوان هر کشور به دنیا معرفی می‌شود، توسط شعبه‌های [شوراهای کتاب کودک] همین دفتر در کشورهای مختلف است.

کیهان: جوایز جهانی هم در حوزه کارهای مربوط به کودکان می‌دهند؟

محمدرضا سرشار: بله. یکی از کارهای IBBY، انتخاب کتاب برگزیده کودک و نوجوان جهان، و اهدای جایزه جهانی «هانس کریستین اندرسن» (به تعبیر شورایی‌ها: نوبل ادبیات کودک و نوجوان) به پدیدآورندگان این آثار در هر دو سال یک بار است. نامزدهای جایزه را همین شوراها از کشورهای خودشان معرفی می‌کنند. در این ۶۳ ســـال، شورای کتاب کودک ایران، از همه نفوذش استفاده کرد و در واقع می‌توان گفت که خودش را کشت تا هوشنگ مرادی کرمانی را برنده این جایزه کند، اما نتوانست. محمدرضا یوسفی سابقا مارکسیست فالانژ را برای دریافت این جایزه معرفی کردند، باز هم نشـــد. نهایتاً به هر دوی آن‌ها یک دیپلم افتخار دادند؛ که گفته می‌شود فاقد ارزشی خاص است؛ و معمولاً به نامزدهای نهائی این جایزه – که کتابشان به فینال می‌رسد- داده می‌شود. اما در ایران به دروغ این‌طور تبلیغ کردند که مرادی کرمانی برنده جایزه اندرسن شده است!

البته، ما همان موقع در مجله سوره نوجوانان نوشتیم که ایشان فقط دیپلم افتخار گرفته است. جالب است بدانید که بعد از انتشار این یادداشت، خود آقای مرادی کرمانی به دفتر مجله زنگ زده و به مدیر اجرائی ما گفته بود: «چرا این خوشحالی را که یک نویسنده از کشورشان برنده جایزه جهانی آندرسن شده است از مردم می‌گیرید؟» من حیرت کردم که یعنی با این توجیه که «مردم خوشحال شوند» باید به آن‌ها دروغ گفت؟!

کیهان: چرا نتوانستند جایزه اندرسن را بگیرند؟

محمدرضا سرشار: شورا چون نامزدها را نه با معیارهای واقعی ادبی و روانشناختی، بلکه با دیدگاه سیاسی و همفکری نویسندگان با خودشان انتخاب می‌کند، تا به حال هیچ نویسنده ایرانی قَدَری را نتوانسته به هیئت داوری جایزه مذکور معرفی کند. در نتیجه، کســـی از ایران برنده جایزه اندرسن نشده است. این در حالی است که در ادوار مربوط به داوری کتاب‌های معرفی شده از این نویسندگان توسط شورا به هیئت داوری جایزه آندرسن، حداقل یک عضو از مرکزیت شورای کتاب کودک هم، جزو هیئت داوران این جایزه بوده است. لذا، اگر در همچنان بر همین پاشنه بچرخد، بعد از این هم، تا زمانی که یک مرکز سالم و تخصصی، جایگزین شورا در این کار نشود، این اتفاق نخواهد افتاد.

کیهان: در داخل کشور چطور فعالیت می‌کردند و کار مهم‌شان چه بود؟

محمدرضا سرشار: یکی از کارهایشان، همین انتخاب کتاب برگزیده ســـال ادبیات کودک و نوجوان کشور بود که از قبل از انقلاب آن را انجام می‌دادند. جالب اســـت بدانید که مثلا صمد بهرنگی را که اینها در قبل از انقلاب تحویل نمی‌گرفتند، در بعد از انقلاب، در سخنرانی‌های و نوشته‌هایشان به او ابراز عشق و علاقه کردند؛ تا آنجا که در یک اقدام بیسابقه، حتی یک جایزه سالانه خود را به اسم یک کتاب او (ماهی سیاه کوچولو) نامگذاری کردند!

یکـــی دیگر از مســـائل شـــورا در دوران جنگ تحمیلی هشت‌ساله، مخالفت شدید با جنگ بود. در سال‌های اول جنگ که برخی مناطق یا شهرهای ما در پنج استان اشغال شده بود، این‌ها موضع ضدجنگ داشتند. از قضا، اولین آشنایی نزدیک من با این‌ها هم همین موضوع بود. من سردبیر مجله دانش‌آموز وزارت آموزش و پرورش بودم. شورای کتاب کودک مراسمی با عنوان «جنگ و صلح» برگزار کرده بود و از دفتر انتشارات کمک آموزشی وزارت آموزش و پرورش نیز، برای شـــرکت در این مراسم، یک نماینده خواسته بود. آقای محمود حکیمی مرا معرفی کرد. در آن جلسه، اعضای شورا می‌گفتند باید کاری کنیم که برای کودکان و نوجوانان داستان‌هایی نوشته شود که جنگ را تقبیح کنند!

کیهان: ماهیت کلـــی این جریان را چگونه تحلیل می‌کنید؟

محمدرضا سرشـــار: من یک جمله کلیدی در آن کتاب نوشـــته‌ام: «این‌ها ملغمه‌ای از بهائی‌ها، توده‌ای‌ها، غرب‌زده‌ها و شاه‌پرســـت‌ها [الان اضافـــه می‌کنـــم: یهودی‌نســـب‌ها و مسیحی‌زادگان] هستند که وجه مشترک همگی آن‌ها، ضدیت با اسلام است.» این چیزی بود که قبل از انقلاب آن‌ها را دور هم جمع کرده بود و هنوز هم همین‌طور است. به علاوه اینکه پس از پیروزی انقلاب، مخالفت و مبارزه ضدفرهنگی با نظام نیز به این هدف و وظیفه، افزوده شده است.

البته الان توده‌ای‌هایشان در اثر کبر سن و ابتلا به مرگ، یکی‌یکی در حال حذف شـــدن هستند. اما امثال نوش‌آفرین انصاری‌هایشان که از همان موقع خانواده‌شان شاهدوست و خادم سلطنت پهلوی بود، همچنان در راس این تشکیلات هستند. یا یکی مثل عباس یمینی‌شریف تا مغز استخوان شاه‌دوست و سرسپرده آن رژیم منحط و تا پایان عمر، جزو مرکزیت این‌ها بود. ثریا قزل ایاغ به گفته یکی از شـــاگردانش، مارکسیست بود. شمس‌الملوک مصاحب، یکی از مؤسسان اصلی شورا، سه دوره سناتور انتصابی شاه در مجلس سنا و کاملا سرسپرده آن رژیم بود. توران میرهادی چه خود و چه هر دو شـــوهر اول و دومش توده‌ای بودند. نسریندخت عماد خراسانی شاه‌دوست و وابسته به رژیم و دربار آن بود. لیلا ایمن، رئیس شورا از تقریبا بدو تاسیس آن تا پیروزی انقلاب و فرار به آمریکا، بهائی بود... هرچند اکثر این‌ها به محض اینکه انقلاب پیروز شـــد، مثل بوقلمون رنگ عوض کردند.

کیهان: اینها با جریان بهائیت چگونه تعامل داشتند؟

محمدرضا سرشار: این‌ها همدیگر را کاملاً تحویل می‌گرفتند و با یکدیگر بده بستان داشتند. بت بزرگ شورای کتاب کودک، لیلا ایمن (آهی) بود که از مشاهیر بهائیت بود. چند نفر از کسانی که در آن دوره، شـــورا کتابشان را برگزید و به آنها جایزه داد یا در فهرست‌هایش، کتابشان را به عنوان اثر مناسب برای بچه‌ها معرفی کرد یا مثلا در مجتمع‌های آموزشی مرتبط با شورا، برای سخنرانی و معرفی به دانش‌آموزان دعوت می‌شدند، بهائی بودند: هوشمند فتح‌اعظم، روحی ارباب، مهری ارباب، لیلا ایمن (آهی)، احسان یارشاطر... هوشمند فتح اعظم حتی جزو ۹ نفر اصلی مرکزیت بیت‌العدل بهائیان بـــود. برخی از این‌ها جزو مؤلفان کتاب‌های درسی مدارس هم بودند.

نکته جالب این است که توران میرهادی تا زمانی که زنده بود، با علم به اینکه همه می‌دانند لیلا ایمن بهائی است، در برخی سخنرانی‌ها و مصاحبه‌هایش، مکرر از او به‌عنوان «آن سفر کرده که صد قافله دل همره اوست...» و در واقع، از استاد اعظم خود یاد می‌کرد. اینها نشان می‌دهد که گردانندگان اصلی شورا، بعد از انقلاب هم کنه باورها و افکار انحرافی‌شان اصلاً تغییر نکرده، و فقط رنگ عوض کرده‌اند.

به عنوان یک نمونه از این چرخش ظاهری ریاکارانه، حیرت خواهیـــد کرد اگر بدانید اینها که در قبل از انقلاب، کتاب‌های «انقلاب سفید شاه و ملت» و «ماموریت برای وطنم» از محمدرضا پهلوی را به عنوان کتاب‌های مناسب کودک و نوجوان معرفی می‌کردند، در فهرست کتاب‌های مناسب کودک و نوجوان‌شان در بعد از انقلاب، ناگهان کتابی از دکتر علی شریعتی را معرفی کرده‌اند که حتی شـــاید برای بعضی دانشجوها هم خواندنش سنگین بود!

کیهان: پیش از انقلاب آیا با مؤسسه فرانکلین هم در ارتباط بودند؟

محمدرضا سرشـــار: بله، در فرانکلین هم بودند. خاصه به واســـطه تالیف و چاپ و نشـــر کتابهای درسی، که به مؤسسه فرانکلین واگذار شـــده بود. بنگاه ترجمه و نشـــر کتاب هم که دربست در تیول به‌خصوص بهائی‌هایشان بود.

کیهان: بعد از انقلاب اینها یک دفعه انقلابی شدند!

محمدرضا سرشار: البته شیطنت‌های‌شان را داشتند. خانمی کـــه در اوایل پیروزی انقلاب، رئیـــس اداره آموزش و پرورش منطقه‌ای بود که مجتمع آموزشـــی فرهـــاد (متعلق به توران میرهادی و شوهرش) در آن قرار داشت، به من می‌گفت: «اولین تظاهرات مدارس دخترانه علیه حجاب را در آن منطقه، مدرسه فرهاد که رئیسش توران میرهادی بود، برگزار کرد.» او همچنین می‌گفت: «یکی از اتاق‌های طبقه بالای مجتمع آموزشی فرهاد، محل تکثیـــر اعلامیه‌های چریک‌های فدایی خلق علیه نظام، توسط پسر همین خانم میرهادی، با کمک یکی از خدمتگزاران این مجتمع به اصطلاح آموزشی بود.»

در واقع اولیای این مجتمع، دانش‌آموزان را برمی‌داشتند و جلوی اداره آموزش و پرورش منطقه یا وزارت آموزش و پرورش - در زمـــان وزارت آقای رجائی- می‌بردند. (در دهه ۱۳۹۰ هم که همه دیدند که خود توران میرهادی، همان روسری کوچک نیمبند را هم از سر برداشت و رسما کشف حجاب کرد.)

کیهان: خانم میرهادی هم توده‌ای بود؟

محمدرضا سرشار: همسر اول توران میرهادی افسر حزب توده بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، همراه عده دیگری از افسران توده‌ای، توسط دولت وقت شاه، اعدام شد. همسر دومش هم که با هم مجتمع آموزشی فرهاد را راه انداخته بودند، توده‌ای بود. در نشریه «مردم»، ارگان حزب توده، در یادنامه‌ای که برای توران میرهادی در سال ۹۶ منتشر کرده، به صراحت بر توده‌ای بودن میرهادی و هر دو شوهرش تاکید شده است.

کیهان: در کتاب هم اشـــاره کرده بودید که این‌ها کاملا فعالیت یکدیگر را پوشش می‌دادند. مثلا بهائیان در نشریات‌شان فهرست کتاب‌های معرفی شده توسط شـــورای کتاب کودک را عینا می‌آوردند و آن را تجویز و ترویج می‌کردند. یا خود شـــورا نویسندگان بهائی و چهره‌های نزدیک به آنها را برجسته می‌کرد به آنها جایزه می‌داد. اینها تقریبا کتاب‌ها و افراد مرتبط با جریان‌های مذهبی را سانسور و بایکوت می‌کردند؛ درست است؟ قبل از انقلاب، چهره‌های شاخص مذهبی در ادبیات کودک چه کسانی بودند و این شورا چه برخوردی با آنها داشت؟

محمدرضا سرشار: قبل از انقلاب، محمود حکیمی مطرح‌ترین نویســـنده مذهبی در حوزه کودک و نوجـــوان در دهه ۵۰ بود که آثارش بسیار پرمخاطب بود. کتاب‌هایش، بی‌هرگونه تبلیغ و پشـــتیبانی خاص، در طاقچه‌هـــای دورترین کومه‌های گلی روستاهای ایران، در کنار قرآن و مفاتیح پیدا می‌شد. ولی شورا او را اصلا تحویل نمی‌گرفت. خودش گله می‌کرد و می‌گفت اینها جوری برخورد می‌کنند که انگار اصلا من وجود ندارم! ابوالفضل دعوتی هم بود که البته آثارش خیلی ضعیف‌تر از آقای حکیمی بود، اما کتاب‌های او هم پرفروش بود. علی آقاربیع، علیرضا میرزامحمد، مصطفی زمانی، عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، حمید گروگان، بنده و برخی دیگر نیز آثاری در این زمینه منتشر کرده بودیم. اما شورا حتی نویسندگان پرمخاطب این جریان را هم اصلا مطرح نمی‌کرد.

کسی مانند مهدی آذریزدی هم بود که داستان‌های پیامبران یا قصه‌های قرآن را بازنویسی کرد. البته آذریزدی خودش از اعضای انقلاب فرانسه، یکی از چهره‌های فرهنگی اومانیست از اصحاب دایره‌المعارف آنجا گفت که ما برای ایجاد انقلاب ریشه‌ای فکری در مردم، باید دائرةالمعارف بنویسیم. دائرةالمعارف از ابتدا وسیله‌ای برای ایجاد انقلاب‌های فکری در جهت مورد نظر مؤلفان آن بوده است. الان ویکی‌پدیا همین کار را می‌کند. (من مکرر به دوستان دارای امکانات گفته‌ام که بیایید در حوزه کودک یک دایره‌المعارف با دیدگاه درست تالیف کنید، اما کسی کاری نکرده است!)

این‌ها به ادعای خودشان، ده‌ها ناشر، حتی برخی از آنها مسلمان - اما فاقد شناخت و بصیرت- را در سرمایه‌گذاری برای چاپ و نشر این فرهنگ‌نامه مشارکت دادند؛ لابد تا اگر خطری متوجه آن شـــد، صدای همه آن‌ها به اعتراض بلند شود. من همان موقع نوشتم که شورای کتاب کودک با این سوابق، صلاحیت تألیف چنین اثر مهمی را برای کودکان و نوجوانان ندارد.

شگرد آنها در این فرهنگ‌نامه، این است که اسامی افراد یا موضوع‌هایی را که ربطی به سنین کودکی و نوجوانی ندارد اما مورد نظر خود شوراست، مطرح کنند. در مقابل، برخی چهره‌ها و موضوع‌هایی را که مورد بغض و عناد خودشان است، نیاورند یا خیلی کم به آن بپردازند. در همه این موارد هم نگاه جانبدارانه به افراد و موضوع‌های مورد قبول شورا و تحریف و تخفیف افراد و موضوع‌های غیرمورد علاقه آنها حاکم است.

فقط به عنوان یک نمونه، خوب اســـت از خود بپرسید که اصولا کودک یا نوجوان ایرانی واقعا تا چه حد لازم اســـت مثلا مارکس را بشناسد!؟ امام خمینی و رهبر انقلاب را چطور؟ بعد ببینید در این فرهنگ‌نامه، به هر یک از آنها چگونه، به چه مقدار و با چه نگاهی پرداخته شده است؟

متأسفانه وزارت ارشادی که گفته می‌شود گاهی برای دادن مجوز به یک کتاب ســـاده، پدر نویسنده را درمی‌آورد، بی‌توجه به این نکات مهم، اجازه چاپ و پخش چنین آثاری را می‌دهد. از آن بدتر آنکه این مجموعه را به عنوان کتاب برگزیده ســـال انتخاب می‌کند و به آن جایزه می‌دهد. از آن خیلی‌خیلی‌خیلی بدتر اینکه وزارت آموزش و پرورش، سخاوتمندانه آن را می‌خرد و در کتابخانه‌های مدارس، در دسترس بچه‌های ما قرار می‌دهد!

متأسفانه امروز هم جریان ادبیات کودک دست ما نیست.

کیهان: بله متأسفانه! همان جریان‌ها دوباره پر و بال گرفته‌اند و پرقدرت‌تر از قبل مشغول فعالیت‌اند. با اینکه نظام جمهوری اسلامی حاکم است و وزارت ارشاد باید تقویت‌کننده و مروج فرهنگ اسلامی و ارزش‌های انقلاب اسلامی باشد اما بعضا جریان‌های آلوده‌ای مثل شورای کتاب کودک از حمایت‌های نقدی و معنوی بیشـــتری بهره می‌برند. ما الان در ارشاد مدیران و معاونانی داریم که اصلا فهمی از جریان‌شناسی فرهنگی ندارند! طرف اصلا نقش ضدفرهنگی جریانی مثل فرانکلین را در تأمین منافع آمریکا نمی‌داند و شده است معاون وزیر و از همان آدم‌ها تجلیل می‌کند...

محمدرضا سرشار: اخیراً که وضع خیلی خراب‌تر شده. الان دیگر تلاش‌های امثال بنده انگار دست و پا زدن‌های مذبوحانه است. این‌ها با جریان اصلاح